

ولایت از منظر ملاصدرا

□ فائزه طالقانی

کارشناس ارشد فلسفه اسلامی

زیرا بواسطه محبت و یاری به انسان نزدیک می‌شود و از او جدا نمی‌گردد؛ بهمین دلیل ضد ولایت، عداوت است. از ریشه آن «والی» گرفته می‌شود زیرا امور قوم را با امر و نهی، تدبیر می‌کند و همچنین «مولی» گرفته شده که رفع نیاز از بنده می‌کند.^۱ و ولایت که از ولی گرفته شده است و در اصطلاح نزدیکی به حق تعالی مقصود است.

اقسام ولایت

ملاصدرا ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می‌کند: ولایت عامه برای هر کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، حاصل می‌شود و ولایت خاصه، فنای فی الله است، چه از جهت ذات و چه از جهت صفات و چه از جهت افعال. پس ولی کسی است که فانی فی الله و قائم و متخلق به اسماء و صفات خداوند است.^۲

وقتی بنده از مقام محو به مقام صحو بازگردد و به موجودات و مخلوقات خداوند بدیده تفصیل بنگرد و در عین حال از حالت جمع غافل نگشته و با دیدن خلق از حق غافل نشده باشد، همچنانکه با دیدن حق از خلق غافل نمی‌شود و با صفات از ذات و با ذات از صفات غافل نمی‌گردد، چنین شخصی ولی محق و صدیق محقق است و صاحب تمکین و تحقیق است و افعال را به حق نسبت می‌دهد و بکلی از بندگان سلب نمی‌کند. چنانکه حق تعالی فرمود: «وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی».^۳

وی در جای دیگر این مطلب را با بیانی دیگری آورده است. او مقام ولایت را سفر سوم از اسفار اربعه - که رجوع

چکیده

ولایت از مباحثی است که در همه شاخه‌های علوم اسلامی مورد بحث می‌باشد، فقها، مفسران، متکلمان و عارفان هر یک بگونه‌ای از ولایت و مباحث پیرامون آن سخن گفته‌اند که در میان این دیدگاه‌های متفاوت، نقاط مشترکی نیز می‌توان یافت.

دیدگاه عرفانی نگاهی عمیق به این موضوع داشته و بخش عمده‌ای از کتابهای عرفان نظری به شرح و توضیح این مطلب اختصاص یافته است.

در این مقاله سعی بر آنستکه نگاه ملاصدرا به این موضوع که بیشتر به دیدگاه عرفانی نزدیک است، مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه

ولایت عامه؛	ولئی؛
محب؛	ولایت خاصه؛
مقام کن؛	محبوب؛
معجزه؛	عبودیت تامه؛
	کرامت.

معنای لغوی و اصطلاحی ولایت

ولئی، بر وزن فعلیل بمعنی فاعل از ولّی بمعنی نزدیکی و نداشتن فاصله است. و ولّی کسی است که از دیگران برای تدبیر امور سزاوارتر و شایسته‌تر است؛ بهمین جهت کسی که دوستدار و یاری‌کننده باشد ولّی گفته می‌شود.

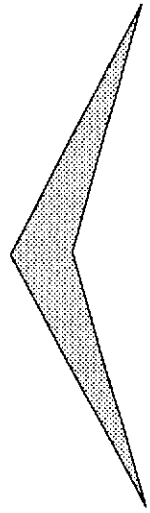
۱. تفسیر قرآن، ملاصدرا، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲. مفاتیح الغیب، ملاصدرا، ص ۴۸۷.

۳. تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۳۴۴.

از حق به حق به سوی خلق است و همان مرتبه «إياك نعبد» می‌باشد - دانسته، چرا که ایاک نعبد اشاره به مقام سلوک الی الله و نزدیکی به حق تعالی با عبودیت تامه است و عبودیت تامه آنستکه در عبادت، توجه عابد تنها بر ذات معبود باشد نه به عبادت؛ زیرا عبادت وسیله‌ای است که میان او و حق تعالی ارتباط برقرار می‌کند. پس عابد باید حق را بگونه‌ای عبادت کند که از ذات خود و عبادت غافل شده و تنها مستغرق در عبودیت حق باشد. در اینجا می‌توان نسبت فقر و حاجت را که از شریفترین و والاترین منازل سالکین است، به او داد.^۴

*** ملاصدرا ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می‌کند: ولایت عامه برای هر کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، حاصل می‌شود و ولایت خاصه، فزای فی‌الله است، چه از جهت ذات و چه از جهت صفات و چه از جهت افعال.**



ولایت خاصه ممکن است از طرف حق تعالی اعطا شده و ممکن است کسبی باشد. اگر با قوهٔ انجذاب از حضرت الهیه، قبل از مجاهدت گرفته شده باشد، عطایی است و اگر بعد از مجاهدت با نیروی انجذاب گرفته شده باشد کسبی است و آنکه نیروی جذبش بر مجاهدتش مقدم باشد، محب نامیده می‌شود. چنانکه رسول اکرم (ص) از پروردگارش نقل کرده است: «پیوسته بنده بوسیلهٔ نوافل به من نزدیک می‌شود تا اینکه او را دوست بدارم...»؛ پس انجذاب او متوقف است بر محبتی که از تقربش حاصل می‌شود، بهمین جهت کسبی نامیده می‌شود. گرچه همین تقرب و نزدیکی و توفیق به انجام نوافل نیز از جانب خداوند است. چرا که اگر جاذبهٔ الهی نبود هیچکس از نفسانیاتش خارج نمی‌شد. مقام محبوب کاملتر و بلندمرتبه‌تر از مقام محب است.^۵

ملاصدرا سپس اضافه می‌کند: اختلاف است در اینکه آیا جایز است ولیّ شناخته شود یا خیر؟ بعضی عقیده

دارند جایز نیست؛ زیرا ولیّ خودش را کوچک می‌بیند و در اثر همین تواضع باطنی، به مرتبهٔ ولایت نائل شده و اگر کرامتی از او ظاهر شود ترس این هست که این حالت را از دست بدهد و عاقبتش برخلاف حال فعلیش بشود، و مقام ولایت را از دست بدهد. ولیکن ما (ملاصدرا) خلاف این نظر را داریم؛ زیرا اصل ولایت، علم به خدا و صفات و آیات و ملائکه و کتابها و رسولان و روز قیامت است، و این علم، علمی شهودی و برهانی است و علوم برهانی قابل محو و زوال و فراموشی نیستند. و گروهی دیگر عقیده دارند که جایز است که ولیّ شناخته شود و شرط تحقق ولایت دارا بودن مال نیست و گفته شده که علامت ولایت سه چیز است: ۱. مشغول بودن او به خدای یگانه ۲. فرار کردن او بسوی خداوند ۳. اینکه همتش خدا باشد.

همچنانکه اشاره کردیم، ولیّ آنست که به خدا و روز قیامت عارف و آگاه باشد و به انجام طاعات و نوافل مراقبت داشته، از گناهان و شهوات دور، از دنیا و آنچه در آن است روگردان باشد و از جهل و خطا مصون و محفوظ بماند. باعتقاد ملاصدرا داشتن کرامت و کارهای خارق‌العاده شرط ولایت نیست و چه بسا کارهای خارق‌العاده از غیر ولیّ هم ظاهر می‌شود مانند مرتاضها و جنگیرها. بهمین دلیل کارهای خارق‌العاده را به چهار دسته تقسیم کرده‌اند: ۱. معجزه ۲. کرامت ۳. معونت ۴. اهانت. معجزه مخصوص پیامبران و کرامت مخصوص اولیاء است و فرق کرامت و معجزه در این است که معجزه همراه با مبارزه طلبی است، یعنی پیامبر از دیگران می‌خواهد که اگر می‌توانند مانند معجزهٔ او بیاورند؛ ولی کرامت همراه با هم‌ورد طلبی نیست بلکه همراه با اعتقاد صحیح و عمل صالح و التزام به متابعت و پیروی از پیامبر ﷺ است. اگر نتیجهٔ معجزه خلاف ادعای کسی که مدعی پیامبری است واقع شود، اهانت نامیده می‌شود. چنانکه در مورد مسیلمه کذاب نقل شده، برای کسی که یک چشمش کور بود دعا کرد سلامت پیدا کند چشم دیگر او نیز کور شد. و گاهی از مردم عادی مسلمان خوارق عادتی ظاهر

۴. تفسیر قرآن، ملاصدرا، ج ۱، ص ۹۲ تا ۹۴ بتلخیص.

۵. مفتاح الغیب، ص ۴۸۷.

می‌شود که آنها را از مشکل و سختی‌های می‌دهد، به آن معونت گفته می‌شود.^۶

ملاصدرا بر تری ولایت بر نبوت و رسالت را از اذکار تشهد استنباط کرده، در سرّ مقدم شدن عبودیت پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ بر رسالت آن حضرت، در «أشهد أنّ محمداً عبده ورسوله»، می‌فرماید:

عبودیت و بندگی نسبت بنده است به خدا و رسالت نسبت بنده است به خلق، بهمین جهت اولی مقدم بر دومی است. گرچه رسول از جهت اینکه هم، مرتبه رسالت و هم، مرتبه ولایت را داراست جامعیتش بیشتر است ولی چون ولایت جنبه حقی دارد نسبت به رسالت که جنبه خلقی دارد مقدم و اشرف است. از جهت دیگر هر یک از نبوت و ولایت دارای حدوث و دوامی هستند، ولایت هم از جهت حدوث قدیمتر و هم از جهت دوام، بقایش بیشتر است، بهمین جهت ولایت بر نبوت برتری دارد.^۷

او در مورد انتصاب ولیّ عقیده دارد:

بعضی از منصبها و مقامها بخاطر شرافتی که دارند بایستی از جانب حق تعالی بدون واسطه خلق تفویض شود مانند نبوت و رسالت و ولایت. ولیّ بواسطه کرامت باطنی که از جانب خداوند دارد، ولیّ است.^۸

در واقع صفت نبوت و ولایت یک امر باطنی و نور عقلی است که از جانب خداوند در قلب هر کس از اولیائش که بخواهد، قرار می‌دهد و هنگامی که باطن با این نور، نورانی شد نفس او تبدیل به عقل مستفاد می‌گردد.^۹

صدرالمتألهین ولیّ را صاحب مقام «کن» می‌داند. ولیّ کامل که صاحب ولایت کلیه است قادر است باذن خداوند در ماده کائنات تصرف کند و قوای زمینی و آسمانی را تحت تسخیر خود درآورد؛ چنین شخصی صاحب مقام «کن» است. در اسفار آمده: از حضرت رسول اکرم ﷺ صاحب آخرین شریعت در توصیف بهشتیان وارد شده است که فرشته‌ای بسوی آنان می‌آید. هنگامی که بر ایشان داخل شد بعد از آنکه سلام را از خداوند به آنها رساند

نامه‌ای را از نزد خداوند به ایشان می‌دهد و در آن مکتوب، چنین ثبت شده است: من الحي القيوم الذي لا يموت إلى الحي القيوم الذي لا يموت. أمّا بعد فإني أقول للشيء كن فيكون وقد جعلتك اليوم تقول للشيء كن فيكون.

*** معجزه مخصوص پیامبران و کرامت مخصوص اولیاء است و فرق کرامت و معجزه در این است که معجزه همراه با مبارزه طلبی است، یعنی پیامبر از دیگران می‌خواهد که اگر می‌توانند مانند معجزه او بیاورند؛ ولی کرامت همراه با هم‌اورد طلبی نیست بلکه همراه با اعتقاد صحیح و عمل صالح و التزام به متابعت و پیروی از پیامبر ﷺ است.**

«از ناحیه زنده قائم به ذاتی که هرگز نمی‌میرد بسوی زنده قائم به ذاتی که هرگز نمی‌میرد. تحقیقاً من به شیء می‌گویم باش! پس او محقق می‌شود و تو را طوری قرار دادم که به شیء می‌گویی باش! پس او موجود می‌گردد.»

پس این مقام از مقامهایی است که انسان سالک بوسیله دانش الهی و بینش شهودی به آن می‌رسد و این نزد ارباب تصوف مقام «کن» نامیده می‌شود که انسان سالک مظهر خداوند سبحان شده و هر چیزی را اراده کند، که از آن اراده بعنوان مقام «کن» یاد می‌شود، آن شیء اراده شده موجود می‌گردد؛ چه اینکه از حضرت رسول اکرم ﷺ در جنگ تبوک نقل شده است که شبی را از دور دید فرمود: کن اباذر یعنی اباذر باش و اباذر شد.

و برای نیل به مقام «کن» شرایط و آدابی است که سالک با پیمودن آنها بجایی می‌رسد که عناصر جهان

۶. مفاتیح الغیب، ص ۴۸۷ - ۴۸۹.

۷. تفسیر قرآن، ج ۱، ص ۹۷.

۸. همان، ج ۵، ص ۴۶. ۹. تفسیر قرآن، ج ۵، ص ۵۸.

بمنزله اجزاء بدن وی خواهند بود و کلمه طیبه «بسم الله الرحمن الرحيم» از این سالک بمنزله کلمه «کن» است از پروردگار، زیرا وی مظهر ربوبیت بلکه خالقیت حق شده است.^{۱۰}

ملاصدرا در تفسیر سوره یس، ذیل آیه شریفه ﴿لهم فیها فاکهة ولهم ما یدعون﴾: یس، ۵۷، در مکاشفه‌ای برهانی می‌نویسد: هنگامیکه انسان از دنیا و لذات آن بمیرد و نفسش از آلودگیهای شهوات صاف شده و بانوار عبودیت و طاعت نورانی گردد، متحقق به اخلاق الله شده و به مقام فناء در توحید می‌رسد. در اینجا است که بسبب متابعتش از حق تعالی و دارا بودن مقام رضا، حکم او در عالم نافذ می‌شود و ذات لطیف صافش با تابش نور محبت نورانی می‌گردد. و به او مقام تکوین و ایجاد عطا می‌شود و آنچه در ملک و ملکوت است مسخر او می‌گردد و خواسته‌اش در عالم جبروت شنیده شده و اجابت می‌گردد.

نفس بر ایجاد صورتها پرداخته و می‌گوید: خداوند متعال نفس آدمی را بگونه‌ای آفریده که مثالی برای ذات و صفات و افعال خودش باشد، همچنانکه حق تعالی، خلاق موجودات است نفس آدمی نیز قدرت بر آفرینش دارد، با این تفاوت که صورتهایی که آدمی در نفس خود ایجاد می‌کند پایدار نیست، اما آنچه از جانب حق وجود خارجی پیدا می‌کند دارای آثار هست. تنها افرادی که از پوسته بشری خارج شده و به عالم قدس متصل شده‌اند قادر به ایجاد معجزات صادر می‌شود. آنها بخاطر شدت اتصالشان به عالم قدس و بخاطر کمال قوتشان قادر بر ایجاد موجوداتی هستند که بر آنها آثار خارجی مترتب است. وی برای تأکید سخن خود، کلام محیی‌الدین را از فص اسحاقی که می‌فرماید: «العارف یخلق بهمه...» بطور کامل نقل می‌کند.^{۱۲}

*** خداوند متعال نفس آدمی را بگونه‌ای آفریده که مثالی برای ذات و صفات و افعال خودش باشد، همچنانکه حق تعالی، خلاق موجودات است نفس آدمی نیز قدرت بر آفرینش دارد، با این تفاوت که صورتهایی که آدمی در نفس خود ایجاد می‌کند پایدار نیست، اما آنچه از جانب حق وجود خارجی پیدا می‌کند دارای آثار هست.**

این خلاقیت در قرآن به «امر» تعبیر شده است. «امر» در برابر «خلق» بکار رفته که خلق بمعنای ساختن از ماده و شکل دادن به آن است و این در موجودات پستتر از انسان هم وجود دارد اما «امر» که مخصوص خداوند و جانشین او می‌باشد ایجاد از عدم و آفرینش از نوع ابداع است و این نقطه اشتراک بین خداوند و انسان است. بهمین دلیل است که این خلاقیت و مقام کن را رمز خلافت انسان دانسته‌اند.

* * *

۱۰. شرح حکمت متعالیه، جوادی آملی، ص ۸۵ تا ۸۷.

۱۱. تفسیر قرآن، ج ۵، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۱۲. اسفار اربعه، ج ۱، ص ۲۶۵ بتلخیص.

خلاصه اینکه انسان اگر در سلک مرقبین درآید، هرگاه چیزی را که می‌خواهد تصور کند، تصورش همراه با وجود آن شیء در خارج است؛ چنانکه این حالت برای همه افراد در عالم خیال وجود دارد، که بمجرد اراده آنها، آن شیء در قوه خیال و وهم آنها حاضر می‌شود. چرا که اراده و همت آنها در این دنیا بسیار ضعیف است ولی در آخرت که روح انسان بواسطه علم و ایمان قوی شده از قیود عالم امکان رهایی پیدا می‌کند. آنچه اکنون در ذهن ایجاد می‌شود در آن وقت در خارج تحقق می‌یابد؛ پس آنچه را اراده کند بلافاصله در خارج ایجاد می‌شود و این معنای «لهم ما یدعون» است.^{۱۱}

وی در بحث وجود ذهنی اسفار نیز به مسئله توانایی

گزارش برگزاری همایش

«فاضل سراب و اصفهان عصر وی ۱۰۴۰-۱۱۲۴ ه.ق.»

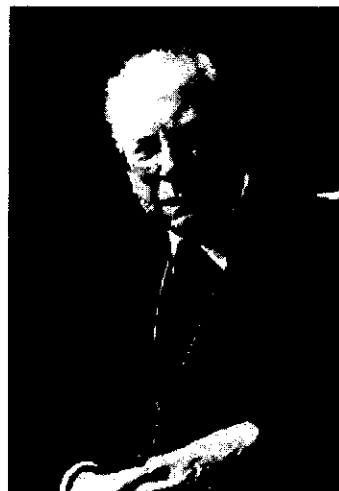
این همایش بمناسبت سیصدمین سالگرد درگذشت مولی محمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به فاضل سراب از علمای برجسته اصفهان در عصر صفوی، و در راستای پاسداشت مقام شامخ علما و بزرگان مدفون در تخت فولاد و حفظ ارزشهای مادی و معنوی آن، توسط گروه تاریخ دانشگاه اصفهان با مشارکت مجموعه تاریخی، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد برگزار شد. در مراسم افتتاحیه شهردار اصفهان در پیام خود عصر صفویه را عصر طلایی شیعه و فرهنگ اهل بیت و علما، و نقطه عطفی در شکوفایی فرهنگی و رشد اندیشه و تفکر دینی قلمداد نمود.

در این همایش مقالاتی ارائه شد که به ذکر دو نمونه از آنها اکتفا می‌کنیم: ۱- فاضل سراب و تلاش علمی وی در اثبات و جوب عینی نماز جمعه ۲- فاضل سراب، فلسفه و ضد فلسفه و سقوط صفویان.

فاضل سراب در تاریخ ۱۸ ذیحجه ۱۱۲۴ ه.ق در جهت شمال شرقی گورستان تخت فولاد در اصفهان بخاک سپرده شد و محل دفن وی به «فاضل سراب» معروف شد. بقعه‌ای هم بر روی قبر وی در عصر صفوی بناگردید که یکی از شاخصهای معماری بناهای آرامگاهی عصر صفوی بشمار می‌رود و از لحاظ تاریخی و هنری حائز اهمیت می‌باشد.

از دیگر برنامه‌هایی که در کنار برگزاری همایش انجام شد چاپ کتاب ضیاء القلوب از آثار گرانسنگ فاضل سراب است. همچنین برپایی نمایشگاهی از کتاب، اسناد صفویه در اصفهان، عکس و نجوم، و بافت شهری اصفهان در تالار شریعتی است و نیز تصاویری از تکایای تخت فولاد از جمله تکه فاضلان و تکه بابا رکن‌الدین در تخت فولاد بنمایش گزارده شده است. در پایان آیت‌الله مظاهری طی سخنانی از برگزارکنندگان همایش تجلیل نمود.

* * *



کاردینال فرانز کونینگ اتریشی درگذشت

کاردینال فرانز کونینگ در سوم آگوست ۱۹۰۵ در لوور (Lower) اتریش به دنیا آمد. وی تحصیلات اولیه را در مراکز تربیت کشیش و تحصیلات عالی را در رشته فلسفه و الهیات در گریگوری (Gregorian) رُم گذراند. او به موازات تحصیل در دانشگاه، در مؤسسه Pontifical Biblical در زمینه مذاهب ایرانی تحصیل می‌کرد و یکی از کارشناسان برجسته آیین زرتشتی بشمار می‌رفت.

وی در اواخر جنگ جهانی دوم پس از مدت‌ها اشتغال به کارهای آموزشی مختلف، پژوهشهای گسترده و انجام فعالیتهای کشیشی، بعنوان استاد مطالعات دینی در کرمز واقع در منطقه دانوب منصوب شد. در سال ۱۹۴۸ عضو هیئت علمی سالزبرگ (Salzburg) شد و در آنجا به تدریس الهیات و فلسفه مشغول شد. در سوم جولای ۱۹۵۲ از جانب پاپ ۲۲ بعنوان اسقف برگزیده شد و چهار سال بعد نیز در ۱۰ می ۱۹۵۶ درجه اسقف اعظمی وین را از پاپ دریافت کرد و سرانجام در دسامبر ۱۹۵۸ به سمت کاردینالی دست یافت.

وی از علاقمندان به ایران بود و با بنیاد حکمت اسلامی صدرا ارتباط و مکاتبه داشت. درگذشت وی بعلت کسالت و در سن ۹۹ سالگی در وین اتفاق افتاد و باقرار دوستان وی، مرگ او ضایعه‌ای برای جهان دانش بشمار می‌رود.